۶۲. رؤیت هلال (۱۴۰۴/۰۲/۰۱)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - دوشنبه،۰۱ اردیبهشت ۱۴۰۴ موضوع: بررسی ادعای تصفیه روایات در قرن چهارم

- پیش‌گفتار(چکیده)
- بررسی ادعای تصفیه احادیث در قرن چهارم و بازیابی آن‌ها توسط شیخ طوسی
- اصول بررسی فهرستی حدیث
- تاملی بر دیدگاه صاحب حدائق در تقیه
- معنای عبارت «خذوا ما رووا ذروا ما رأوا»؛ تأیید روایات و نفی فتوا
- تعبیر «خذوا ما رووا و...» و کتاب التکلیف شلمغانی
- امتیاز فتوای فقهاء با روایات در کتب فقهی
- تنقیح ایراد شیخ طوسی بر ابن بکیر ذیل روایت طلاق السنه
- نفی ادعای تصفیه احادیث در مقدمه کافی

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
بررسی ادعای تصفیه روایات در قرن چهارم.

موضوعات فرعی:
ادعای احیاکردن برخی روایات پالایش شده توسط شیخ الطائفه، تأملی بر دیدگاه صاحب حدائق در موضوع تقیه، معنای خذوا ما رووا و ذروا ما رأووا، تفکیک فتوا از روایت در کتاب التکلیف شلمغانی و فقه الرضا، امتیاز فتوای فقهاء در کتب با اصول روایی، ایراد شیخ بر ابن بکیر و نقد آن، مقدمه اصول کافی و نفی ادعای تصفیه روایات

بررسی ادعای تصفیه احادیث در قرن چهارم و بازیابی آن‌ها توسط شیخ طوسی

صفحه آخر مصباح سید بحرالعلوم، تنبیه سوم، روایت عمر بن یزید بودیم. سید فرمودند: «روی الکلینی طاب ثراه فی کتاب الروضه بسند ضعیف». چرا فرمودند «ضعیف»؟ وجه ضعف چیست؟

در مباحثاتی که دیروز شد، دو-سه مطلب پر فایده مطرح فرمودند. آخرین مطلب را ذیل جلسه دیروز –جلسه سیصد و هشت [در فدکیه]- گذاشتم. تلقی من اینگونه بود؛ کار مرحوم شیخ الطائفه طوسی در تهذیب به این صورت بوده که علمائی که در قرن چهارم یک تلاشی کردند ایشان یک بازنگری و توسعه دادند.

شاگرد: آقا مدعا چیست؟

استاد: مدعا اینست اگربخواهد کسی خیلی با شیخ الطائفه مخالف باشد –تهِ کفش شیخ بالای سر من است؛ ایشان فرد کمی نیستند- به این صورت می‌گوید که ایشان احیاءُ المُمات کرده‌اند. یعنی در قرن چهارم عده‌ای از علماء امامیه کرده بودند، ایشان مُمات آن‌ها را در قرن پنجم احیاء کردند. دنبالهٔ مباحث دیروز افاداتی داشتند که ذیل جلسه سیصد و هشت موجود است. البته یکی از آقایان اصل این ایده را که آیا در قرن چهارم بزرگانی مثل مرحوم کلینی، مرحوم صدوق که صاحب دو جامع از کتب اربعه هستند، واقعاً می‌خواستند تصفیه کنند؟! ایشان از مقدمه کافی شاهد آوردند که مرحوم کلینی می‌فرمایند من می‌خواهم تصفیه کنم. حال این را بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا عبارت مرحوم کلینی دال بر این است که من می‌خواهم تصفیه کنم یا نه. فعلا این بماند.

اصول بررسی فهرستی حدیث

ایشان دو مطلب را افاده کردهاند. یکی اصل اینکه وقتی یک حدیث را بهصورت فهرستی بررسی میکنیم به اینگونه نیست که تنها کتابها را ببینیم. بلکه هر حدیثی را جدا جدا میتوانیم بررسی فهرستی کنیم. فرمودند مراحلی هم باید طی شود. پنج مرحله را فرمودهاند. همچنین مطالبی راجع به مقدمه کافی در رد اینکه بزرگان در قرن چهارم میخواستند تصفیه کنند، فرمودند. استشهاد از مقدمه کافی شد، در اینکه اتفاقا از مقدمه مرحوم کلینی بر میآید که نمی خواستند تصفیه کنند. ذیل صفحه تقیه هم ارسال فرمودهاند. حال عرض می کنم

پس مطلب اول این شد که ما در احادیث، بررسی فهرستی داریم که هم به کتب اصحاب مربوط میشود-مثل فهرست نجاشی و فهرست شیخ که برای همین نوشته شده است- یکی هم جدا جدا هر حدیثی را بررسی میکنیم. پنج مطلب فرمودهاند.

راجع به مطالب فهرستی مطالب خوبی بیان شده است؛ اساتید زحمت کشیدهاند و افادات خوبی هم دارند. فقط این مطلبی که چندبار جلوتر عرض کرده بودم، مهم است؛ وقتی سراغ یک چیزی میرویم و شواهدی پیدا میکنیم، نباید از بقیه نفس الامر غافل بشویم و آنها را قیچی کنیم؛ یعنی چیزهایی را پررنگ کنیم و بقیه کنار برود. معنای بررسی فهرستی این نیست که در غیبت صغری، بعد از آن و زمان شیخ صدوق، جلسات مشافهه و تحدیث نبوده. یعنی همینطور میآمدند و اجازه چند کتاب میدادند و تمام! اصلاً این جور نبوده است. در دو-سه جلسه بحث کردیم.

شاگرد: ذیل «اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته» بود.

استاد: بله، شاید عبارت مصباح متهجد را آن جا خواندیم. اندازهای که به ذهنم میآید عرض میکنم. به اندازهای که از اساتید حرف شنیدیم و کتاب دیدیم، در ذهنم یک شاکلهای شکل گرفته است. الآن که از اساتید ای افادات اعزه میگوییم، خلاصه باید با آن مطالبی که شکل گرفته، جور کنم. ولی میبینم بعضی از آنها اصلاً جور در نمیآید. این هم که بگوییم این سندها همه فهرستی است، اصلاً اینطور نیست. شواهدی هم داشتم که آقا هم فرموده بودند. بحثش را هم کردیم.

تاملی بر دیدگاه صاحب حدائق در تقیه

کما اینکه بحث تقیه که دیروز صحبت شد؛ تقیه از باب القاء خلاف بوده باشد. من نگاه کردم. جلسه دویست و بیست، دویست و بیستویک، دویست و بیست و دو. در سه جلسه شش روایتی که صاحب حدائق برای مختار خودشان آورده بودند را بررسی کردیم. در جلسه اول و دوم، شش روایت را بحث کردیم. در جلسه دویست و بیست و دو از راه روش حذف تقیه جلو رفتیم. حذف تقیه یعنی روایاتی است که مربوط به اختلاف حدیث است ولی نزد کل و به اتفاق اصلاً جای تقیه نیست. یکی همین بود که در روایت تصریح میکند: «سألته علیه‌السلام عن احادیث تختلف عنکم»، بعد هم امام نفرمودند من القاء خلاف کردم. حضرت فرمودند «ان القرآن نزل علی سبعة احرف فادنی ما للامام ان یفتی علی سبعة اوجه». موارد دیگر هم هست؛ آیا در نزول قرآن تقیه بوده؟! چون قرآن بر سبع حرف انزل شده، پس امام القاء خلاف میکند؟! اصلاً ربطی ندارد. روایت ششمی که خود صاحب حدائق آورده بودند بسیار مهم بود؛ «هذا عطاؤنا فامنن أو أمسك بغير حساب» و فوض الی نبیه صلی‌الله‌علیه‌وآله»[1]. پیرامون این تقیه سه جلسه مباحثه کردیم. علی ای حال روایتی که در تقیه و القاء خلاف وارد شده در وقت نماز است. میگوید دیدم اصحاب شما مثل زراره یک وقت میخواند، دیگری وقت دیگر میخواند، چرا کسانی که از نزد شما میآیند هر کدام یک طور میخوانند؟! حضرت فرمودند من اینطور کردم. وقت نماز موسّع است. این چیزی نیست که بگوییم تقیه در آن صورت گرفته است. مدیریت امتثال است، «لو صلوا علی وقت واحد لعرفوا فأخذ برقابهم»[2]. یعنی تقیه در مدیریت امتثال خاص است. این خیلی متفاوت است تا اینکه امام علیه‌السلام تقیتاً یک چیزی را خلاف حکم الله ابراز کنند و بعداً هم معلوم نشود و بگویند صلاح است. ما سه جلسه از این بحث کردیم.

---

[1] الحدائق، ج ۱، ص ۴-۱۳

[2] همان

معنای عبارت «خذوا ما رووا ذرو ما رأوا»؛ تأیید روایات و نفی فتوا

در مانحن فیه آلآن صحبت سر این است: فرمودهاند:

> **برخی کتب در دسترس مردم بود ولی صاحبان آن ها استقامت در طریق ندانشتند. مانند کتب بنو فضال. معروف است که امام در این موارد فرمودند خذو ما رووا ذرو ما رأوو. حال در این جا چند سوال مطرح میشود: الف) آیا اصحاب پی این حرف امام را گرفتند ای خیر؟ روشن است که با توجه به ابتلای شدید و تبعیت شیعه از امام، حتما پاسخ به این سوال مثبت است.[1]**

ما هم قبول داریم. یعنی شیعه دنبال این را گرفتند. یعنی روایات را اخذ کردند و رأی آنها را رها کردند.

> **ب) چه کسانی مخاطب اصلی این کلام امام بودند؟ با توجه به این که تشخیص روایت از رأی، امر تخصصی است، روشن است که مخاطب اصلی علمای دین هستند.زیرا این گونه نبوده که رأی و روایت آن ها دائما از هم قابل تفکیک باشد بلکه اگر این گونه بود اساسا شبهه خاصی وجود نداشت. این احتمال وجود داشته که برخی رأی خود را به امام نسبت می دادند. کلمات مرحوم شیخ در مورد عبدالله بن بکیر شاهد خوبی بر این مطلب می باشد. ایشان می فرمایدی شخصی مانند عبدالله بن بکیر، برای این که فتوای خودش را جا بیندازد، آن را به زراره نسبت می دهد.**

«**چه کسانی مخاطب اصلی این کلام امام بودند؟**»؛ما یعنی عوام؛ یعنی اینکه حضرت فرمودند: خذوا ما رووا و ذروا ما رأوو، مخاطبشان چه کسانی بودند؟ علماء شیعه این کار را میکردند و بعد به عوام میدادند.

«**کلمات مرحوم شیخ در مورد عبدالله بن بکیر شاهد خوبی بر این مطلب می باشد**»؛ حال کلمات شیخ و اسناد به آن گام دوم است.

در قدم اول این سؤال را مطرح می‌کنم؛ روایتی که راجع به بنی فضال است، مستقیماً که از خود امام نیامده است. تا جایی که من می‌دانم مرحوم شیخ الطائفه در کتاب غیبتشان، وقتی صحبت از شلمغانی بوده، از جناب حسین بن روح نوبختی سلام الله علیه نقل کرده‌اند که از ایشان سؤال کردند. راوی می‌گوید از حسین بن روح سؤال کردم که آقا شلمغانی اینچنین شد! از رده خارج شد! اما «بیوتنا من کتبه ملأ»[2]؛ خانه‌های ما از کتب شلمغانی محمد بن علی، پر است. جناب حسین بن روح به نقل شیخ در غیبت چه جوابی دادند؟ گفتند «اقول فیه ما قال ابومحمد علیه‌السلام فی کتب بنی فضال». از حضرت سؤال کردند بیوت ما از کتب بنی فضال پر است، چه کار کنیم؟ حضرت فرمودند «خذوا ما رووا و ذروا راوه».

تا جایی که من می‌دانم خود حدیث مسند به امام نیست. فقط نقل جناب حسین بن روح است، آن هم وقتی که می‌خواست راجع به کتب شلمغانی صحبت بفرمایند.

شاگرد: بالأخره دارد می گوید که امام فرموده اند.

---

[1] فدکیه

[2] الغيبة نویسنده : الشيخ الطوسي جلد : 1 صفحه : ۳۸۹

تعبیر «خذوا ما رووا و...» و کتاب التکلیف شلمغانی

استاد: بله، می‌خواهم بگویم اگر به این صورت است، فرمایش ایشان در اینجا سر نمی‌رسد. چرا؟ یکی از گزینه‌ها برای کتاب التکلیف شلمغانی که حسین بن روح راجع به کتب او این حرف‌ها را زدند، همین فقه الرضا است. الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه‌السلام چاپ شده و در نرم‌افزارها هست. یکی از علمائی که مدافع این هستند [که منسوب به حضرت نیست،] می‌گویند این کتاب همان کتاب تکلیف شلمغانی است. بحث هایش را دیده‌ایم و بیش از پنج شش روز مباحثه کردیم.

الآن فقه الرضا در دسترس است؛ فرض هم بگیری که همین کتاب شلمغانی است. قشنگ حرف جناب حسین بن روح و بالتبع حرف امام علیه‌السلام واضح می‌شود. چرا؟ چون وقتی کتاب فقه الرضا را نگاه می‌کنید واضح است که روایاتش از قسمت‌هایی که خودش می‌گوید «اعلموا» جدا است. «أروی عن العالم، روی کذا و ...» بعد می‌گوید «اعلموا رحمکم الله...». شما یک دور فقه الرضا را مرور کنید، می‌بینید تعبیر «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» برای شما واضح است. مشکلی ندارید. شلمغانی این جور بود.

نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم به تناسب حکم و موضوع روشن می‌شود؛ آمدند به امام علیه‌السلام ای حسین بن روح گفتند «بیوتنا من کتبه مألأ». بعد ایشان گفتند حالا باید بیوت را خالی کنید و نزد علماء بروید؟! به آن‌ها نشان بدهید؟! اگر این جور بود که دم و دستگاهی به پا می‌شد. بنابراین معلوم می‌شود همان بیوتی که این کتاب‌ها در آن‌ها پر بود، وقتی آن‌ها را می‌خواندند تمایز روایت با رأی روشن بود. و الّا اگر نیاز به تخصص داشتند که نمی‌توانستند به این صورت دستور بدهند. چون بیوت محل ابتلای عموم شیعه است. گفتند بیوت ما پر است. فرمودند در همین کتاب‌ها روایات را بگیری و رأی را رها کنید؛ این یعنی در همین کتاب‌ها بین رأی و روایت ممتاز بوده است. شاهدش هم فقه الرضا است. هر کسی می‌خواند می‌فهمد جایی که می‌گوید «روی، اروی و. ..» با جایی که می‌گوید «اعلموا» تفاوت می‌کند.

شاگرد: کتاب حتماً به بیوت نمی خورد بلکه راوی می‌گوید خیلی عام البلوی شده است.

استاد: من نمی گویم مخاطب بیوت است، من می‌گویم محل ابتلای عموم است، حضرت هم فرمودند این کار را بکنید. اگر ممتاز نبود باید بگویند فعلاً دست نگه دارید.

شاگرد: الآن مخاطب عامه مردم می‌شوند؟

استاد: بله، این را گفتند. اگر آنطور بود حضرت باید می‌فرمودند دست نگه دارید و اینها را بیرون بدهید. بزرگان علماء شما ببینند و تنقیح کنند و به شما برگردانند. چرا؟ چون شما سر در نمی‌آورید. اما اینکه حضرت بلافاصله می‌فرمایند «خذوا ما رووا»، یعنی عرف آن جا بود. اگر این انس از فقه الرضا در ذهن من حاصل نشده بود، این به ذهنم نمی آمد. یعنی خود التکلیف شلمغانی به‌عنوان یک کاندید برای فقه الرضا مطرح است. اگر هم کتاب شرایع پدر شیخ صدوق باشد، آن هم همینطور است. باز فرقی نمی‌کند. اگر فرض بگیری که کتاب فقه الرضا، همان کتاب الشرایع

علی بن بابویه است، باز وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید در این کتاب مرز بین روایت و فتوای ایشان روشن است. سائر کتب فقهی هم همینطور است. فقیه شیخ صدوق، مقنع ایشان را که می‌بینید، متوجه می‌شوید که یک جایی از آن‌ها حال فتوا دارد ولو متأخذ از روایت باشد. ولی حالش حال نظر ایشان است. ولی یک جایی هم می‌گوید «روی عن فلان».

شاگرد: این فرمایش شما دیگر فرقی بین حالت استقامت و عدم استقامت ندارد. درحالی‌که نقل کتاب الغیبه به این صورت نیست. درست است که ایشان این تعبیر را از ذیل عبارت امام از کتب بنی فضال گفته اند....

استاد: من هم همین را گفتم.

شاگرد: فکر کردم که فرمودید امام کتاب التکلیف را گفته اند.

استاد: نه. عرض کردم که...

امتیاز فتوای فقهاء با روایات در کتب فقهی

شاگرد: این فرمایش شما دیگر ارتباطی به فضای استقامت و عدم استقامت ندارد. مخصوصاً مثل کتاب التکلیف. آن کتاب بوده و در دست مردم بوده و مورد اعتماد بوده، حالا دغدغه مردم این بوده حالا که او آدم ملعونی شده کتابش را چه کار کنیم؟ اینکه شما می‌فرمایید برای زمان استقامتش هم بوده است. همچنین ادعای آن‌هاست که فتوای آن‌ها عبارت روایت بوده است.

استاد: اصلاً اینطور بوده است؛ امام به ابان چه فرمودند؟ فرمودند: «أحبّ‌أن تجلس فی مسجد الکوفة و تُفتی». واقعاً این جور بود که بزرگان اصحاب ائمه افتاء می‌کردند. نظر می‌دادند و شیعه به آن‌ها مراجعه می‌کردند. ولذا آلآن خود این نقل شاهد بر این است که از شرائط مفتی و مقلّد، عدالت و اثنی عشری بودن است. آلآن چرا شما می‌گویید اجماع اصحاب این است که مرجع تقلید باید اثنی عشری باشد؟! در رساله‌ها هست. بگوییم حالا اثنی عشری بود ولی اگر خارج شد چه؟! خب آن وقتی که نوشت عالم بود، اعلم بود، حالا مرتد شده! می‌گویید: نه، وقتی از اثنی عشری بیرون شد، دیگر شرط بالفعل مقلّد بودن را ندارد. این‌ها می‌گویند قبلاً تا به راه بود، فتوایش برای عموم شیعه حجت بود. خانه‌هایشان هم پر بود و عمل می‌کردند. آلآن دیگر شیعه نمی‌توانند از کسی تقلید کنند که از تشیع بیرون رفته. لذا فرمودند «ذروا ما رأوه»؛ قبلاً فتوای او برای شما حجت داشت ولی حالا ندارد.

شاگرد: شیخ در مقدمه مبسوط دارد که اساساً طعن می‌دانستند که کسی فتوای خودش را بنویسد. گویا وقتی مرحوم شیخ می‌نویسد دستش می‌لرزد که من می‌خواهم فتوا بنویسم. در اصول متلقات هم همینطور بوده است. درست است که سنن نمی آوردند ولی مطالبی که می‌نوشتند همه متن فتوا بوده است. لذا مرحوم آقای بروجردی دارند اگر فتوایی در این کتب مشهور بشود، ما با آن معامله روایت مشهور می‌کنیم. لذا وقتی کتاب تکلیف را به حسین بن روح می‌دهند می‌گویند همه اش به‌غیر از این سه تا درست است. نمی‌گوید فتوایش در شریعت نیست. ثانیاً فضای تقلیدی که آلآن هست، در آن زمان مئونه سنگینی دارد. لذا ظاهراً مشکل مطالب بوده و این دغدغه برای بعد از زمان گمراهی آن‌ها بوده که مخلوط می شده است.

استاد: فرمایش شما موضوع روایت را نفی کرد. شما می‌گوید دستشان می‌لرزید. خب چرا امام می‌فرمایند «ذروا ما رأوه». اگر دستشان می‌لرزید و رأیی نبود، نباید می‌گفتند «ذروا». معلوم می‌شود اتفاقا خانه‌هایی که از این کتب پر بود، در آن‌ها رأی‌هایی داده بودند. رأی‌ها بوده، دستشان نلرزیده بود. نکته مهمتر این است که شما در تمایز رأی از روایت چه می‌فرمایید؟ چرا نفرمودند دست نگه دارید تا علماء به شما نشان بدهند؟! بالفعل محل نیازشان بوده است. «بیوتان» دارد. شیعه آمده بودند. آیا «بیوتان» یعنی بیوت فقهاء؟! فقیه که مشکلی نداشته است.

شاگرد: این فرمایش شما اساساً ارتباطی به عدم استقامت آن‌ها ندارد، اصلاً نباید این‌ها پر می شده است. یعنی آیا این‌ها یک غفلتی داشتند و اصلاً حواسشان به این نبوده که ما این فتاوا را نباید گوش بدهیم، وقتی اینطور شده این حرف آمده است؟ من فرمایش جناب شیخ را هم شاهد مهمی می‌دانم. گاهی رایشان این بود و نسبت می‌دادند. می‌گفتند حرف زراره است و سائل که کنجکاوی می‌کرده می گفته «هذا مما رزقنی الله من الرای» بوده است. امارات باب تعادل و تراجیح

ار هم فرمودی ام آنها ار تمیزی حجت ازا لاحجت میدانیم. امارات ی که فرمودند بروی ببینی مشهور چه میگوی و .... طبیعتاً نیازی به مراجعه به خبروی ت هست.

تنقیح ایراد شیخ طوسی بر ابن بکیر ذیل روایت طلاق السنه

استاد: قضیه عبدالله بن بکیر را اشاره کردید. شیخ عباراتی دارند که وقتی گیر افتاد به زراره نسبت داد تا قبول کنند. اوالاً این عباراتی که مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار دارند، از آن چیزهایی است که برای شیخ الطائفه شده است. دیگر نمیتوان کاریش کرد. و الاّ مسالک شهید ثانی را ببینید. فیض در وافی و سائریِ را ببیند؛ هر کسی به اینجا رسیده از شیخ الطائفه تعجب کرده، نه از ابن بکیر. چطور نسبت ابن بکیری که توثیقش میکنند، میگویند چون گیر افتاد به زراره و روایت نسبت میدهد؟! همین مطلبی که میگویید شیخ در مورد او فرمودند، فضای کار او را ببینید. میخواهیم ببینیم طلاق السنه در سومین دوره اش محل میخواهد ای نه؟ مشهور میگویند که میخواهد. طلاق العده که معلوم است. یعنی وقتی طلاق السنه سه بار صورت گرفت، محل میخواهد ای نه؟ مشهور میگویند میخواهد. فقط تفاوتش این است که در طلاق العده در نُه‌مین مورد حرمت ابدی میآورد، در طلاق السنه در نُه‌مین هم حرمت ابدی نمیآورد. مرحوم شیخ در چنین فضایی، روایاتی که میگوید در سومین طلاق السنه محل نمیخواهد را تاویل و توجیه میکنند. در یکی از آنها چون صریح است، گیر میافتند. بعد خودشان هم میگویند تنها این روایت است که تصریح کرده است. چه کارش کنیم؟ لذا سراغ بیچاره عبدالله بن بکیر میروند و میگویند دروغ نسبت داده است. چرا؟ چون فتوایش این بوده و گیر کرده، به زراره عن ابی جعفر علیه السلام نسبت داده است. این دیگر از مثل شیخ شده است! شما عبارت شهید در مسالک را ببینید؛ میگویند عجیب است، شما چطور در اینجا اینطور میفرمایید؟! آن روایت هم موید است.

من دو-سه کلمه عرض میکنم تا مراجعه کنید و ببینید اینجا چه شده است. همین مضمونی که شیخ در اینجا میگویند او به زراره نسبت داده، شیخ از محمد بن علی بن محبوب نقل میکنند؛ «اما ما رواه محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن بکیر عن زراره عن ابی جعفر علیه‌السلام». اینکه ایشان میگویند دروغ نسبت داده این است. اصل کار حسن بن محبوب است که به او میرسد. همین سند با همین خصوصیت در کافی با سه طریق آمده است. محتوا همین است، فقط کلمه آخرش که میگوید «فان فعل هذا بها مأة مرة» در نقل محمد بن علی بن محبوب که شیخ در تهذیب آورده هست. ذیل عبارت در نقل مرحوم کلینی نیست. این را علماء فرموده‌اند. در نرم‌افزار فقه ببینید. میخواهم یک نکته به فرمایش ایشان اضافه کنم. فرموده‌اند مرحوم کلینی همین را آورده است؛ سند همین است؛ همین ابن بکیر است؛ همین حسن بن محبوب است، اما چرا همان دنباله را ندارد؟! آن دنباله اش که شیخ به آن تند میشوند در کافی نیست. سند هم سه طریق دارد. فقط در محمد بن علی بن محبوب عن احمد بن محمد بن عیسی عن حسن بن محبوب، این ذیل هم آمده است. خب علماء احتمال داده‌اند که این ذیل در این نقل، برای ابن بکیر است. یعنی همانطوری که در نقل کافی است روایت بوده است؛ ابن بکیر هم در جای دیگر همان را نقل کرده، اما در یک نقلش نظر خودش را به‌عنوان تفصیل ذکر کرده است. اگر ایراد باشد در روایات سوم الشک زیاد بود که شیخ گفته بودند «یعنی بنیة الشعبان». خب وقتی خود شیخ اینطور میآورند که ما مردد میشویم که از روایت است یا از خود شیخ است، آن جا هم ابن بکیر

عبارت را آورده است؛ همانی است که در کافی است و سندش هم از همین حسن بن محبوب است که ابن بکیر از زراره نقل می‌کند. فقط آخر کار «فان...» را اضافه کرده که تفریع خود ابن بکیر است. این از خودش است. چرا بگوییم به دروغ به زراره نسبت داده است؟!

حال مطلبی که من عرض می‌کنم؛ آنها فرمودهاند برای خود ابن بکیر است. اتفاقا احتمال دارد این توضیح، از پنج نفر دیگر غیر از ابن بکیر باشد. چرا؟ چون آن چه که در کافی آمده، حسن بن محبوب در طریقش هست. مرحوم کلینی به سه طریق به حسن بن محبوب می‌رسانند و این در آن نیست. محمد بن علی بن محبوب که اول سند است، مرحوم شیخ در مشیخه می‌گوید «کلما رویته عن محمد بن علی بن محبوب» از حسین بن عبید الله عن احمد بن محمد بن یحیی العطار عن حسن بن محبوب نقل می‌کنم. این را در مشیخه می‌فرمایند. بنابراین در این نقل تهذیب کسانی که می‌توانند این توضیح را داده باشند، غیر از این احتمال که خود ابن بکیر اضافه کرده باشد -که این توضیح او در کافی نیست- می‌تواند از حسین بن عبید الله باشد، می‌تواند از احمد بن محمد بن یحیی العطار باشد. شاهد اینکه می‌تواند او باشد، این است که یکی از طرق کافی که مرحوم کلینی نقل کرده‌اند، از محمد بن یحیی العطار است. یعنی پدرِ همین احمد است. پدرِ همین احمد، همین را نقل کرده ولی این ذیل را نیاورده است. «فان فعل هذا بها مأة مرة» را نیاورده است. ممکن است پدرش این اضافه را در نقل کافی نیاورده باشد ولی در نقل دیگر هم پدر آورده و هم پسر آورده، احمد بن محمد بن عیسی اشعری آورده، همه اینها محتمل است. ولی در کلمات علماء احتمال داده بودند که عبدالله بن بکیر این را اضافه کرده باشد. ولی با قرینه کافی و سه طریق این احتمالات دیگر هم هست. خود محمد بن یحیی در طریق تهذیب هم هست. در کافی همین محمد بن یحیی نیاورده.

بنابراین نتیجه این شد که اصلاً ابن بکیر نسبت نداده است. شما در کافی ببینید. در کافی صادقانه اول می‌گوید از کجا می‌گویی؟ می‌گوید از رفاعه. می‌گوید رفاعه که اضافه دارد. می‌گوید «لم اسمع». تصریح می‌کند که «لم اسمع». یعنی روایت نشنیده ام. بعد می‌گوید «رأی من رزق الله». ابن بکیری که تصریح می‌کند «لم اسمع»، و در روایت کافی هم این قسمت نیامده، شیخ نسبت به یک نقل می‌گوید أعظم از او حاصل شده و دروغ به امام نسبت داده است. وقتی گیر افتاده دروغ گفته است. کجا گیر افتاده؟! آن جا که گفت «لم اسمع»، نگفت که زراره گفته.

شاگرد: ذهنیتی که جناب شیخ دارند مثل ذهنیت شما نیست. ولو در این فرمایششان اشتباه کرده‌اند.

استاد: اتفاقا برعکس است. من عرض کردم شیخ در فضای بحث فقهی داغ می‌خواهند مشهور را بماسانند. روایات دیگر به نفع نظر بن بکیر است، آنها را تاویل می‌کنند. حضرت می‌گوید ابدا ینازی ندارد. می‌گوید این «ابدا» یعنی وقتی یک زوج دیگری آمده است. یعنی آن نُه‌میِ. این یعنی ها را خود مرحوم شیخ اضافه کرده‌اند. اینجا که می‌رسند می‌گوید تصریح کرده است. وقتی تصریح اینجا با ظهور آنها یکی بود، شما آنها را تاویل کردی، خب معلوم است که به‌خاطر اینکه در فضای فقه می‌خواهند یک چیزی را [ترجیح دهند] به ابن بکیر گیر می‌دهند. آیا این ذهنیت ایشان را می رساند؟! ابدا. ذهنیت اینجا در الفهرست فهمیده می‌شود که می‌گویند عبد الله بن بکیر ثقه است.

شاگرد: اگر کسی چیزی مثل قیاس این قدر در ذهنش مستهجن باشد حتی به‌عنوان احتمال هم مطرح نمی‌کند. مقصودم این است که اشکال اصلی شما این است منظور از «خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا» فتاوا است. من هم عرض کردم متعارف این رأی ای که الآن هست، آن زمان نیست. اگر متعارف بود، اصلاً علماء سراغ این رأی دادن نمی رفتند. یعنی مثل پدر شیخ صدوق سراغ این نمی رفتند که فتوا بدهند. شما اصول متلقات را قبول دارید که آقایان می گویند اینها فتوا نیست بلکه همان روایات است که اینطور آمده؟

استاد: اصل روائی غیر از کتب است. در اصل که فتوا نمی دادند. اصطلاحات جا گرفته بوده است. صاحب وسائل در مورد اصول فرمودند: اینکه اصول اربع مأة معروف شده اشتباه است؛ اصول اربع مأة فقط برای اصحاب امام صادق علیه‌السلام است. والا شش هزار و خرده ای اصل روایی داریم. اصل یعنی فتوا در آنها نیست. یعنی هر چه روایت بوده پیاده کرده و اصل شده است. یعنی آن چه که اولین دفعه حدیث از فضای مشافهه و تحدیث نوشته شده، شده اصل. کتب چیست؟ کتب این است که برای مردم می‌نوشتند. به خانه‌ها می رفته. یک روایت و یک فرع ٌمّ و سؤال و جواب نبوده است. شما فقه الرضا را نگاه کنید، یک توضیح المسائل است.

شاگرد: شیخ اسامی کتابها را نام می‌برند. می‌گویند مثلاً الف‌هایه ده کالروایه، مثل کتاب پدر شیخ صدوق، بعض از کتب شیخ مفید. مثلاً مبسوط شیخ با نهایه ایشان فرق دارد. روایت نمی آوردند ولی فتاوایشان متن روایت بوده است. اینطور نبوده که از خودشان چیزی بدهند.

استاد: فتوا می‌دادند. قدیمین را ببینید. چرا می‌گویید کتاب قدیمین با صدوق فرق دارد؟ چرا می‌گویید قدیمین، مجتهدین قدیمین هستند؟! چرا صدوق را نمی‌گویید؟! به این خاطر که قدیمین حدیث را می‌آوردند ولی وقتی ابن جنید کتاب می‌نوشت؛ تهذیب الفقه و کذا و کذا، فتوا می‌آورد و همه آنها حدیث نبود. لذا می‌گویند قدیمین رئیس المجتهدین هستند. این کار را می‌کردند. اما ریخت کار دهای تحدیث بود. بله، اگر فقه الرضا برای علی بن بابویه باشد، باز مثل پسر نیستند. خود فقیه هم فی الجمله همینطور است. ولی در فقه الرضا خیلی نمود دارد. این عرض من را جواب نمی‌دهید. وقتی به فقه الرضا نگاه می‌کنید هیچ ناظری در آن نیست، مگر اینکه جایی که خودش می‌گوید با جایی که روایت می‌کند، ممتاز است. این یکی از آنها است. این کاندید مهمی برای التکلیف شلمغانی ای الشرائع پدر صدوق. این چیز کمی نیست. بله، دهای از محدثینی که در اجتهاد دون بعض هستند؛ صدوق از نظر اجتهاد در ده مفید نیستند. در ده ابن جنید و ابن‌عقیل نیستند، همه هم می‌دانند.

شاگرد: شیخ صدوق که مقنع را دارند.

استاد: دارند، لذا رنگ آن رنگ روائی است. همین را می‌گویم. رنگ آن با تهذیب متفاوت است. علامه حلی را نگاه کنید. وقتی وصف ابن جنید می‌کنند می گویند: بعد از اینکه قضیه قیاس پیش آمد، «ترکت الطائفة استنساخ کتبه». این عبارت شیخ الطائفه است. یک کتابش زدن علامه بوده است شاید خلاصة الفقه ای تهذیب الفقه است. علامه می‌گوید وقتی من این کتاب را خواندم «لقد بلغ الرجل فی الفقه غایته». مثل علامه ای که خودشان فقیه بزرگی هستند، به ابن جنیدی که بر صدوق متقدم هستند اینطور می‌گویند. یعنی به تمام معنا ایشان او را مجتهد و مفتی می‌دانند. اما این عبارت را برای صدوق نمی‌گویند. می‌گویند ایشان محدث است. کما اینکه شیخ مفید چند بار تصریح دارد که جناب شیخ صدوق از اصحاب محدثین ما هستند. یعنی برخورد شیخ مفید با شیخ صدوق به‌عنوان محدث است. خب این جور بزرگان اگر یک رساله می‌نوشتند دستشان می‌لرزید، کما اینکه مرحوم شیخ هم اگر به تبع آنها در آن فضا می‌رفتند همین بود. اما کسانی که مثل آنها قبل و بعدشان بودند، اینطور نبودند. تأکید من این است: از تعبیری «اذرو ام رأوو»، معلوم می‌شود که دستها لرزان نبود. رأی بود ولی قبل از انحراف آنها حرفی نبود. فضا آرام بود. نه اینکه اصلاً خبر نداشتند و این مخلوط شده بود. با اینکه در حال استقامتشان بود، رأی های آنها با روایات اهل البیت مخلوط شده بود؛ دست کرده بودند! اصلاً احتمال اینها نیست. یعنی «رأوو» و «رووا» بود، عمل هم می‌کردند، حجت هم می‌دانستند، هیچ مشکلی هم نداشتند. وقتی انحراف پیش آمد یک دستور ساده دادند. فتوای آن بزرگانی به‌عنوان مرجعیت بودند و حجیت داشتند، حال دیگر «اذروا ام رأوو».

نفی ادعای تصفیه احادیث در مقدمه کافی

حال مطلبی که آقا از مقدمه کافی فرمودند را ببینیم. ایشان فرمودند خود مرحوم کلینی در مقدمه کافی میگویند اتفاقا ما نمیخواهیم تصفیه کنیم. خب کجا است؟ در مقدمه کافی فرمودهاند:

> **و ذكرت أنّ‌أمورا قد أشكلت عليك، لا تعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها، و أنّك تعلم أنّ اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها و أسبابها... و قلت: إنّك تحبّ‌أن يكون عندك كتاب كاف يجمع [فيه] من جميع فنون علم الدين[1]**

«و ذكرت أنّ‌أمورا قد أشكلت عليك، لا تعرف حقائقها لاختلاف الرواية فيها»؛ مواردی هست که در آنها اختلاف آمده است و شما نمیدانی. **«و أنّك تعلم أنّ‌اختلاف الرواية فيها لاختلاف عللها و أسبابها»**؛ یکی از اسباب اینها تقیه است؛ علل مختلفی دارد نه اینکه بگوییم تنها و تنها تقیه است. تا اینجا که میفرمایند:

> **فاعلم يا أخي أرشدك اللّه أنّه لا يسع أحدا تمييز شيء، ممّا اختلف الرّواية فيه عن العلماء عليهم السّلام برأيه، إلّا على ما أطلقه العالم بقوله عليه السّلام: «اعرضوها على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه عزّ و جلّ‌فخذوه، و ما خالف كتاب اللّه فردّوه» و قوله عليه السّلام: «دعوا ما وافق القوم فإنّ‌الرشد في خلافهم» و قوله عليه السّلام «خذوا بالمجمع عليه، فإنّ‌المجمع عليه لا ريب فيه» و نحن لا نعرف من جميع ذلك إلّا أقلّه و لا نجد شيئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلك كلّه إلى العالم عليه السّلام و قبول ما وسّع من الأمر فيه بقوله عليه السّلام: «بأيّما أخذتم من باب التسليم وسعكم».[2]**

«فاعلم يا أخي أرشدك اللّه أنّه لا يسع أحدا تمييز شيء، ممّا اختلف الرّواية فيه عن العلماء عليهم السّلام برأيه»؛ خودش نمیتواند جمع کند. همین جمع تبرعی که میگوییم. اخذ علی العمیاء. با استحسانات.

«إلّا»؛ مگر همان راهی که خودشان به ما یاد دادهاند؛ وقتی اختلاف روایت شد چه کار کنیم؟

«إلّا على ما أطلقه العالم بقوله عليه السّلام: «اعرضوها على كتاب اللّه فما وافق كتاب اللّه عزّ و جلّ‌فخذوه، و ما خالف كتاب اللّه فردّوه»؛ این یکی، که موافقت کتاب بود.

«و قولہ علیہ السّلام: «دعوا ما وافق القوم فإنّ الرشد فی خلافهم»؛ وقتی روایتی آمده و موافق با آنها است، آن را رها کنید که رشد در خلاف آنها است. این هم مسأله جهت صدور و تقیه در اختلاف است.

سوم هم **«و قولہ علیہ السّلام «خذوا بالمجمع علیه، فإنّ المجمع علیه لا ریب فیه»**؛ مجمع علیه هم یک جور به خود اصحاب مربوط میشد.

«و نحن لا نعرف من جمیع ذلک إلاّ أقلّه»؛ یعنی این همه روایات مختلفی که در کافی داریم، اگر بخواهیم این سه میزان موافقت کتاب، موافقت عامه و مجمع علیه را پیدا کنیم، مواردش کم است. »لانعرف من جمیع ذلک«؛ یعنی جمیع روایات مختلفه که بتوان با این سه معیار اختلاف آنها را حل کنیم، «الاّ اقلّه». یعنی موارد کمی از روایات مختلفه هستند که بتوان با موافقت کتاب و با مخالفت عامه و با مجمع علیه بودن حل کنیم.

شاگرد: بشود ای نیاز بشود؟

استاد: یعنی عملاً بتوانیم این کار را بکنیم.

شاگرد: شاید بخواهند بگویند معمولاً میتوان روایات را با هم جمع کنیم.

استاد: نه، دنبال عبارتشان این نیست. می فرمایند: **«و لا نجد شیئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلک کلّه إلی العالم علیه السّلام و قبول ما وسّع من الأمر فیه بقوله علیه السّلام: بأیّما أخذتم من باب التسلیم وسعکم».**

خب ببینید فرمایش آقا این است که خود ایشان میگویند اگر ما بخواهیم تصفیه کنیم، نمیشود. تصفیه از این طرق و با این ضوابط ممکن نیست. پس ما آن اختلافات را باقی میگذاریم تا امر بر ما موسع باشد و مخیر باشیم. همانی که خود ائمه علیهاالسلام فرمودند. آیا درست عرض کردم فرمایش شما را؟ که مرحوم کلینی می خواهند بفرمایند ما در صدد تصفیه روایات نیستیم

شاگرد۲: عرض من این بود که بین مرحوم کلینی و مرحوم شیخ تفاوت روشی هست. هر دو در صدد تصفیه هستند ولی بحث موافقت با عامه را طور دیگری میبینند. مثلاً مرحوم شیخ به صرف اینکه یک روایتی موافق با عامه باشد، حمل به موافقت میکنند. بازگشتش به حجیت خبر واحد هست که شیخ قبول دارند ولی قدمای از شیخ حجیت خبر واحد را قبول ندارند

استاد: ببینید با این توضیحی که جناب شیخ فرمودند شما چطور میگویید در صدد تصفیه هستند؟ دارند میگویند این اختلافی که هست «لانعرف الاّ اقلّه». «و لا نجد شیئا أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلک کلّه إلی العالم».

شاگرد۲: یعنی با این ضوابطی که در دستمان هست میخواهیم تصفیه کنیم.

استاد: ولی نمیشناسیم. خب وقتی نمیشناسیم میخواهیم تصفیه کنیم؟!

شاگرد۲: همین روایاتی که شیخ حمل بر تقیه میکنند را مرحوم کلینی نمی دیدند؟!

استاد: اتفاقا در تهذیب و استبصار اصلاً به این نحوی که الآن هست نیست. شما کل تهذیب را ببینید؛ بررسی کنید که چند جا احتمال تقیه میدهند.

شاگرد۲: نسبت به کلینی خیلی بیشتر است.

استاد: بله، حرفی نیست. اما تفاوت کار در این است که مرحوم کلینی خیلی نمی خواستند بسط استدلالی کنند. بیشتر کتابشان جامع روائی است. نه مثل تهذیب که شرح مقنعه با استدلالات و توضیحات باشد.

شاگرد۲: روایاتی که مرحوم شیخ حمل بر تقیه کرده‌اند، مرحوم کلینی اصلاً نقل نکرده‌اند. نه اینکه نمی خواستند اینها را جمع کنند.

استاد: حرفی نیست، ما به دنبالش می‌رویم. شما روایتی بیاوری که در تهذیب تقیه جا گرفته بگویند اما مرحوم کلینی آن را نیاورده باشند.

ببینید آن چه که مرحوم کلینی می‌فرمایند، به منزل رفتید نگاه بکنید، در پایان کتاب فضل العلم، قبل از کتاب مبارک توحید کافی، مرحوم کلینی دو باب دارند. این دو باب به اینجا مربوط می‌شود. یکی «باب اختلاف الحدیث» است. اولین روایت بلند بالائی که راجع به اختلاف حدیث می‌آورند، اصلاً در آن اسمی از تقیه نیست. حالا ما بگوییم اصل اینها تقیه است و می‌خواستند القاء خلاف کنند؟!

شاگرد۲: در سومین روایت تقیه آمده است.

استاد: در سومی همان بحث‌هایی می‌آید که در آن سه جلسه صحبت کردیم. روایت سومش همان شش روایتی است که صاحب حدائق آوردند. ما سه جلسه از آنها بحث کردیم. در هیچکدام از آنها نیست که جهتش چیست. در همین روایتی که می‌گویید می‌گوید «سالته عن مسالة». اما نمی‌گوید چه مسأله‌ای است. چه بسا اگر آن مسأله را می‌گفت می‌دیدیم الآن نزد شیعه واضح بود که کدام یک از آنها تقیه هست و کدام نیست. ماندگار نشده است. این جور نیست که بگوییم «القیت الخلاف» و تا الآن هم هست. پنج روایتی که صاحب حدائق آوردند، دلالت مبهم داشت. ششمی آن هم که برعکس بود.

شاگرد: عبارت مرحوم کلینی با تصفیه منافاتی نداشت.

استاد: خلاصه ایشان در صدد تصفیه بودند یا نبودند؟

شاگرد: این عبارت منافاتی ندارد. چون اسباب اختلاف خیلی است. لذا ایشان مجموعش را که نگاه می‌کند می‌گوید این تخییری مهم است. منافاتی با مواردی ندارد که می‌ارث فطحیه بوده و کنار بگذارند. ولو مواردش کم باشد.

استاد: موارد بسیار زیادی هست که صدوق یا شیخ الطائفه حدیثی را از محمد بن یعقوب نقل می‌کنند ولی در کافی نیست. این یعنی مرحوم کلینی فقط نقل کرده‌اند ولی در کافی تصفیه کرده‌اند؟! گمان نمی‌کنم. اصلاً برخورد علماء اینگونه نبوده که چون مرحوم کلینی در کافی نیاورده اند، در هر جای دیگری که گفته باشند آن را رد کنند. چون در کافی آن را تصفیه کرده‌اند. اصلاً اینطور نبوده است. علماء شیعه یک رسمی دارند. بین خودشان یک فضایی هست که می‌دانستند دارند چه کار می‌کنند.

شاگرد: فرض کنید دو دسته روایت در تعارض است و یک طرفش را نیاورده اند و در کتابی هم بوده که در دسترس هر دو بوده...

استاد: أحسنت من از مقدم تهذیب هم آوردم که بخوانم در عرض نهم که شیخ فرموده اند در معارض این کار را می کنند. عرض نهم که در تهذیب آورده اند معارض دارد؟ بگوییم مرحوم کلینی که نیاورده اند. آخه معارض داشته که آن را نیاورده اند؟ قاعده الزام مورد اجماع شیعه بوده در طول تاریخ، آخه مفاد روایت چه مشکلی دارد که بگوییم آنها تصفیه کرده اند؟

شاگرد: یقین دارید که قاعده الزام مورد اجماع بوده؟

استاد: نگاه کنید در قواعد فقهیه که قاعده الزام عقلایی است اجماعی است مفرّی از آن نیست، چقدر ادلّه در کافی دارد هم در فقیه و هم کافی ادله بر قاعده الزام است، بله تصریح به إلزام و ألزموهم نیست. مرحوم آقای حاج شیخ حسین حلی در کتاب بحوث ٌفقهیة ببینید صفحات متعدد چقدر روایات آورده اند.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] الكافي- ط الاسلامية نویسنده : الشيخ الكليني جلد : 1 صفحه : ۸

[2] همان